

بررسی مآخذ برخی از اندرزهای شاهنامه

عصمت خوئینی* - سجاد رحمتیان**

چکیده

توجه به اندرز و اندرزگویی در ایران قدمتی به درازای تاریخ دارد، به طوری که در میان قدیمی‌ترین آثار باقی‌مانده از ایران باستان، می‌توان شاهد حضور پندها و اندرزها بود. این سنت در دوران اسلامی ادامه یافته و به موجودیت خود تا روزگار ما نیز ادامه داده است و در این مسیر تقریباً طولانی، بسیاری از ادیبان و بزرگان ایرانی بدان روی آورده و در این زمینه آثاری گران‌قدر از خود به یادگار نهاده‌اند. یکی از بزرگترین شاعران ادبیات فارسی که به مقوله پند و اندرز توجه خاصی داشته، ابوالقاسم فردوسی است. وی در شاهنامه برای پند و اندرز جایگاه ویژه‌ای قایل شده و ابیات شیوا و پر مغز فراوانی را در این زمینه از خود به یادگار نهاده است که از دیرباز مورد استقبال عامه‌ی مردم قرار گرفته است؛ این البته جدا از اندرزهای بی‌شماری است که در متن داستان‌های شاهنامه وجود دارد و از زبان شخصیت‌ها بیان می‌شود. این تحقیق بیش از هر چیز دیگری می‌کوشد تا آبخشورهای فکری پاره‌ای از اندرزهای شاهنامه را بر ما معلوم گرداند. در این راستا شماری از کتاب‌ها و اندرزنامه‌های پهلوی نظیر اندرزهای آذرباد مارسپندان، جاویدان خرد، پندنامه بزرگمهر و اشعار چند شاعر پیش از فردوسی همچون رودکی به عنوان منابع تأثیرگذار بر اندرزهای شاهنامه معرفی شده‌اند.

واژه‌های کلیدی

ادبیات تعلیمی، اندرز، فردوسی، شاهنامه، مآخذ اندرزها.

۱- مقدمه

در فرهنگ‌های لغات برای واژه اندرز معانی مختلفی نظیر نصیحت، پند، موعظت، وعظ، عظه، نصیح، تذکیر، ذکری و... آمده است (دهخدا، ۱۳۷۲: ذیل اندرز) و بیشتر به سخنانی اطلاق می‌شود که از سوی شخص برجسته‌ای نظیر پادشاه یا روحانی بلند مرتبه‌ای خطاب به فرزند، ندیمان، مردم جهان و... بیان شود (shaked & safa, 2011: 11).

* استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه خوارزمی تهران (تربیت معلم) e.khoeini@yahoo.com

** کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی Rahmati65sajad@yahoo.com

«اندرز مخاطب خویش را به گوش فرا دادن نه به آواز ضمیر خویش، بل به ندای تجارب بهترین انسان‌ها یعنی فرزندان و خردمندان دعوت می‌کند. اینان وجدان بیدار جامعه‌اند و سخنان منسوب به آنان ندای این وجدان است» (فوشه کور، ۱۳۷۷: ۱۲).

پیشینه توجه به اندرز و اندرزگویی در ایران به دوره پیش از اسلام و قدیمی‌ترین نوشته‌های به جا مانده از آن دوران می‌رسد؛ در این دوره و به‌ویژه عهد حکومت ساسانیان اهمیتی که به «این رشته از آثار اخلاقی می‌داده‌اند باعث شده بود که اغلب در طراز لباس‌ها یا حاشیه فرش‌ها یا کناره سفره‌ها یا در میان بعضی از ظروف در ضمن نقش و نگار یا به جای نقش و نگار عبارات پندآمیز بنویسند» (محمدمی ملایری، ۱۳۸۴: ۲۶۰)؛ این قضیه فقط مختص این دوره نیست و «وقتی از ادب پهلوی که اندرنامه‌های آن مشهور است به ادب فارسی برسیم یک بار دیگر به نحوه‌ای جدید از کیفیت اندیشه‌ها و موضوعات قدیم در آثار فارسی عهد اسلامی باز می‌خوریم با این تفاوت که در ادب فارسی این موضوع خاص از حدود رساله‌های کوتاه با دستورهای موجز تجاوز کرده و توسعه و افری خواه به نظم و خواه به نثر حاصل نموده است» (صفا، ۱۳۶۸: ۳۶۳). در این دوره بسیاری از شاعران و نویسندگان ایرانی در میان آثار خود به اندرز پرداخته و در این زمینه میراثی ارزشمند از خود به یادگار نهاده‌اند؛ یکی از این شاعران حکیم ابوالقاسم فردوسی است که در کتاب ارزشمند خود شاهنامه «بسیاری از اندیشه‌ها و جهان‌بینی گذشته را که هم‌چنان در خاطره‌ی جمعی ما ایرانیان نمرده بود در خود متبلور ساخت» (مسکوب، ۱۳۷۷: ۵۸۴). با وجود این، ممکن است در نگاه اول عوام چنین بیندیشند که شاهنامه تنها کتاب افسانه و سرگذشت شاهان و پهلوانان ایرانی است اما چنین نیست و «شاهنامه خود دارای معانی مختلف است و تنها کتاب قصه نیست، فلسفه هست، اخلاق هست، غزل هست و بالاخره تمام فنون سخن هست و فردوسی از عهده تمام برآمده و حق هر یک را به واجبی ادا کرده است» (فروزانفر، ۱۳۸۷: ۵۰).

از میان این معانی، مخاطب در سراسر کتاب با ابیات بلند و شیوایی در زمینه اخلاق و پند و اندرز مواجه می‌شود به طوری که اگر تمام این ابیات از لابه‌لای اوراق شاهنامه استخراج شود خود می‌تواند اندرنامه مستقلی را تشکیل بدهد؛ حجم این اندرزها زیاد است و بخش قابل ملاحظه‌ای از آن‌ها مربوط به آن دسته از متون پهلوی است که فردوسی در اختیار داشته است؛ این اندرزها را می‌توان به سه دسته اصلی تقسیم نمود: دسته اول که اساسی‌ترین آن‌هاست در قسمت تاریخ ساسانیان دیده می‌شود، به‌ویژه در سرگذشت اردشیر بابکان، شاپور و خسرو انوشیروان؛ دسته دوم در آغاز و پایان داستان‌ها آمده و معمولاً با موضوع همان داستان‌ها متناسب است و یا اندرزهایی است که از زبان پادشاهان در آغاز جلوسشان بیان شده و عموماً درباره نحوه کشورداری و چگونگی رفتار با مردم و زیردستان است.

در متن داستان‌ها و ضمن ردّ و بدل شدن سخنان میان قهرمانان شاهنامه نیز به اندرزهای حکیمانه بسیاری برمی‌خوریم که احتمالاً در اصل همان داستان‌ها وجود داشته است. در این زمینه می‌توان به نصایح ایرج به برادرانش پیش از کشته شدنش اشاره کرد (صفا، ۱۳۶۸: ۳۸۵-۳۸۴):

مکش مورکی را که روزی کش‌ست که او نیز جان دارد و جان خوش‌ست

(۱/ ۱۲۰)

گذشته از این‌ها «در حدود دو هزار بیت که چکیده ذوق و قریحه خود فردوسی است مشحون از حکمت و پند، بر حسب اقتضای کلام و موقعیت در قسمت‌های مختلف شاهنامه پراکنده است» (نیساری، ۱۳۵۰: ۲).

همان‌طور که در سطور فوق مشاهده می‌شود در شاهنامه ابیات قابل توجهی به موضوع پند و اندرز اختصاص یافته است و ما در این پژوهش قصد داریم تا منشأ و آبشخور برخی از این اندرزها را جست‌وجو نماییم و ناگفته پیداست که

سخن گفتن از پیشینه و منشأ سخنان و گفته‌های یک شاعر و یا نویسنده کار آسانی نیست اما وجود اشتراکات بسیار میان پندهای شاهنامه و منابع پیشین می‌تواند ما را به نوع استنباطات نزدیک کند.

۲- پیشینه‌ی پژوهش

پیرامون بررسی مآخذ اندرزهای شاهنامه، تاکنون چندین اثر به نگارش درآمده است که از مهم‌ترین آن‌ها می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

- جوکار، نجف. (۱۳۷۹). پندنامه‌ی انوشیروان در دیوان ابن یمین فریومدی و مقایسه با چند اثر ادبی دیگر. پژوهشنامه علوم انسانی. ش ۲۹. ۹۷-۱۱۰.

- خلیلی جهان‌تیغ، مریم؛ دهرامی، مهدی. (۱۳۹۰). ادبیات تعلیمی و تربیتی در شاهنامه‌ی فردوسی. پژوهشنامه ادبیات تعلیمی. سال ۳. ش ۱۱. ۴۱-۵۸.

- رادمش، عظامحمد؛ جلالی، حسین. (۱۳۹۱). پژوهاک فرهنگ آرم و ادب در شاهنامه و متون پهلوی. پژوهشنامه ادبیات تعلیمی. سال ۴. ش ۱۴. ۱-۲۲.

- صرفی، محمدرضا. (۱۳۸۳). مفهوم خرد و خاستگاه‌های آن در شاهنامه فردوسی. مطالعات ایرانی. ش ۵: ۹۲-۶۵.

- علوی مقدم، محمد. (۱۳۷۱). اخلاق در شاهنامه. کیهان اندیشه. ش ۴۱: ۱۷۳-۱۵۳.

- فوشه‌کور، شارل هنری. (۱۳۷۱). اخلاق پهلوانی و اخلاق رسمی در شاهنامه فردوسی. ایران‌نامه. ش ۳۷: ۱۳-۸.

- محمدی، هاشم. (۱۳۸۶). تطبیق دیباچه شاهنامه با متون زرتشتی. مطالعات ادبیات تطبیقی. ش ۲: ۱۴۴-۱۲۵.

- منتصب مجابی، حسن. (۱۳۸۳). تأثیر قرآن و احادیث در شاهنامه فردوسی. کرمانشاه: طاق‌بستان.

- همتی، رقیه. (۱۳۸۹). حماسه‌ی دقیقی و یادگار زیران: مقایسه‌ی گشتاسب‌نامه دقیقی با نوشته‌های پهلوی. نامه پارسی. ش ۵۲. ۱۴۵-۱۲۸.

۳- روش پژوهش

«بدیهی است هدف بزرگ فردوسی ایجاب می‌کرده که از همه منابع کتبی و شفاهی و تاریخی و داستانی و افسانه‌های ملی برای تنظیم اثر خود استفاده کند» (مرتضوی، ۱۳۹۱: ۳۸) به همین سبب در این مقاله تلاش می‌شود زمینه و منشأ برخی از اندرزهای شاهنامه در میان برخی آثار پهلوی جست‌وجو شود و با آوردن شواهد و نمونه‌های کافی از شاهنامه و منابع پهلوی به تأیید و اثبات این اثرپذیری‌ها پرداخته شود؛ در آخر نیز از تأثیر اشعار چند شاعر پیش از فردوسی نظیر رودکی و ابوشکور بر اندرزهای شاهنامه سخن به میان آمده است. در ارجاع به ابیات شاهنامه، از شاهنامه‌ی تصحیح جلال خالقی مطلق استفاده شده و برای پرهیز از تکرار به ذکر شماره‌ی جلد و شماره‌ی صفحه اکتفا شده است.

۴. تأثیر نوشته‌های پهلوی بر اندرزهای شاهنامه

۴-۱- یادگار زیران

یکی از منابعی که به طور حتم در نگارش شاهنامه تأثیر داشته، متنی پهلوی موسوم به یادگار زیران است؛ این کتاب در زبان پهلوی به صورت ایاتکار زیران و در فارسی دری، یادگار زیران یا یادگار زیر خوانده شده و «از جنگی

گفتگو می‌کند که میان ارجاسپ پادشاه هون‌ها و گشتاسب، پادشاه ایرانیان در می‌گیرد» (ابوالقاسمی، ۱۳۸۳: ۱۰۸). این جنگ «اولین جنگی است که مشخصاً بر سر اختلافات مذهبی پدید می‌آید، گرچه پیش از آن نیز ایرانیان به صورت نمادین همه جنگ‌های خود را نبرد علیه اهریمن می‌دیده و تفسیر می‌کرده‌اند» (مؤذن جامی، ۱۳۸۸: ۷۳). «این کتاب با صورت فعلی خود متعلق به اوایل قرن ششم میلادی (سال ۵۰۰ میلادی یا اندکی بعد از آن) و تقریباً دارای ۳۰۰۰ کلمه است». نخستین و مهم‌ترین ترجمه‌ای که از متن پهلوی یادگار زیران صورت گرفته متعلق به گیگر و به زبان آلمانی است که در سال ۱۸۹۰ میلادی صورت گرفته است. (صفا، ۱۳۶۳: ۴۲).

میان این متن و شاهنامه فردوسی ارتباط تنگاتنگی در بیان حوادث و رویدادها دیده می‌شود ولی از آنجا که بحث ما مربوط به ریشه اندرزه‌است، در این جا به ذکر تنها نمونه اندرزی موجود در متن یادگار زیران و انطباق آن با شاهنامه اشاره می‌شود.

«پس جاماسب گوید که: اگر شما بغان شهید (= ببینید، پسندید) ازین خاک برخیزید اُ به کی‌گاه نشینید، چه شاید بودن که شاید بودن. چون این [که] من گفتم شود» (ماهیار نوابی، ۱۳۸۷: ۵۹-۵۸).

که داد خدای ست و زین چاره نیست	خداوند گیتی ستمگاره نیست
از اندوه خوردن ندادرت سود	کجا بودنی بود و شد کار بود
دلت را مکن بیشتر زین نژند	به داد خدای جهان کن پسند

(۱۱۷/۵)

از بررسی و مطابقت مطالب یادگار زیران و روایت شاهنامه در این زمینه چند نکته فهمیده می‌شود از جمله این‌که در شاهنامه برخی مطالب و به‌ویژه مطالب مربوط به دین زرتشتی حذف گردیده و یا به گونه‌ای دیگر بیان شده‌اند؛ به‌طور مثال «به هنگام پیشگویی، جاماسب از گشتاسب می‌خواهد که سوگند بخورد تا پس از گفتن پیشگویی مصون باشد، در حالی که از نوع چنین سوگندی در شاهنامه اثری نیست: اگر شما بغان پسندید دست راست خویش را بالا برید، به فره اورمزد (و) دین مزدیسنان و جان زیر سوگند بخورید» (اکبرزاده، ۱۳۷۹: ۱۵۰). دیگر این‌که «دقیقی مستقیماً از کتاب یادگار زیر استفاده نکرد بلکه متن دیگری که بنا بر امارات دیگر همان شاهنامه‌ی نثر ابومنصوری بود در دست داشته و از آن در نقل روایت و نظم داستان استفاده کرده است چه ملاحظه می‌کنیم که فردوسی توانست بلافاصله پس از ختم سخنان دقیقی داستان او را با همان روش تعقیب کند و به توضیحات تازه نیازمند نشود» (صفا، ۱۳۶۳: ۱۲۵-۱۲۴).

۴-۲- داستان اسکندر

«کتاب اخبار اسکندر از افسانه‌های یونانی و مطالب آن مأخوذ از روایات سپاهیان اسکندر است که در بازگشت به یونان اخبار او را در آن سرزمین منتشر ساخته و مایه ظهور داستان‌ها و قصی در باب او شده بودند و از مجموع آن‌ها داستانی پدید آمد که نویسنده‌ای در حدود قرن سوم میلادی در مصر آن را گرد آورده به یونانی نگاشت و به یکی از مورخان معاصر اسکندر موسوم به کالیستنس نسبت داد» (صفا، ۱۳۶۳: ۹۰-۸۹).

فردوسی نیز در شاهنامه پس از ذکر پادشاهی داراب و دارای به شرح ماجراهای اسکندر مقدونی می‌پردازد و به نظر می‌رسد که مأخذ وی در نقل روایات مربوط به اسکندر، کتابی غیر از شاهنامه ابومنصوری بوده است؛ در این

زمینه «نولدکه نشان داده است که شرح پادشاهی اسکندر بدین گونه که در شاهنامه آمده است در خدای نامه نبوده است بلکه داستان اسکندر کالیستنس دروغین (pseudo kallisthenes) نخست در سده‌ی هفتم میلادی به دست یکی از نسطوریان ایرانی از یونانی یا لاتین و با برخی دست‌کاری‌ها به پهلوی درآمده بود و از پهلوی در همان سده هفتم میلادی به سریانی و پس از پهلوی به عربی و از عربی به فارسی برگردانیده شده بود و از آن جا به شاهنامه ابومنصوری راه یافت» (خالقی مطلق، ۱۳۸۶: ۲۹)؛ به هر حال بخش مربوط به اسکندر، این گونه که در شاهنامه بیان شده، در خدای نامه و به تبع آن در شاهنامه ابومنصوری نبوده و قسمت‌هایی از این داستان از جمله رفتن اسکندر به خانه کعبه و... از افزوده‌های مورخان اسلامی به آن بوده است. «این که ترجمه از متن عربی داستان اسکندر به فارسی را یکی از دست در کاران شاهنامه ابومنصوری تهیه دیده بود و یا این که پیش از آن ترجمه فارسی آن آماده بود، به قطع نمی‌توان نظر داد ولی از آن جایی که از چنین ترجمه‌ای مستقل خبری نداریم، گمان نخستین محتمل تر است» (خالقی مطلق، ۱۳۸۶: ۳۰).

ترجمه‌ای فارسی از متن عربی داستان اسکندر (کالیستنس دروغین) متعلق به سده‌های بعدی اکنون نیز در دست است و ما در ادامه سعی داریم با ذکر نمونه‌هایی، تأثیرپذیری شاهنامه از این داستان و اندرزهای آن را نشان دهیم: «پس شاه را گفت بدان شهریارا که بر زنان چنین حریص و مولع بودن شرط نیست و صحبت بسیار کردن مرد جوان را پیر گرداند و تن را ضعیف کند» (کالیستنس، ۱۳۸۷: ۷۹).

بدو گفت کز خفت و خیز زنان جوان پیر گردد به تن بی‌گمان

(۳۳ / ۶)

«اسکندر از تشویش آن زن درماند و گفت هرگز مبادا که پادشاه بی شمشیر باشد» (کالیستنس، ۱۳۸۷: ۱۸۹).

همی گفت: بی خنجری در نهان مبادا که باشد کس اندر جهان

(۶۲ / ۶)

و این بیت را فردوسی زمانی می‌آورد که اسکندر نسبت به تیزهوشی و چاره‌گری‌های قیدافه عاجز و درمانده شده است.

«گفت ترا زنه‌ار است و دست خویش در دست او نهاد و گفت عهد خویش راست کردم» (کالیستنس، ۱۳۸۷: ۱۹۱).

که منظورش عهدی است که با قیدافه بسته است.

نگردم ز پیمان قیدافه من نه نیکو بود شاه پیمان شکن

(۷۳ / ۶)

در آخر یادآوری این نکته ضروری است که تشابه نسبتاً فراوانی در بیان مطالب و رویدادهای داستان اسکندر و بخش مربوط به اسکندر در شاهنامه وجود دارد، جز این که فردوسی در برخی موارد، مطالبی را حذف و برخی مطالب را نیز به گونه‌ای دیگر بیان کرده است.

۴-۳- کارنامه اردشیر بابکان

«کارنامه اردشیر بابکان یکی از رسالات معروف پهلوی و از جمله داستان‌های متثور حماسی است که از تصاریف ایام برکنار مانده و خلاف بسیاری از آثار عهد ساسانی به دست ما رسیده است. این کتاب ظاهراً در اواخر عهد ساسانی یعنی در حدود سال ۶۰۰ میلادی نگاشته شده و داستانی است از اردشیر بابکان و کیفیت رسیدن وی به پادشاهی ایران...»

نویسنده کارنامه از میان روایات مختلف عهد خویش تنها بعضی را گرد آورده و از مابقی صرف نظر کرده است و مقایسه متن کارنامه با سرگذشت اردشیر در شاهنامه نیز اختصارگونه‌ای را در کارنامه کنونی بر ما ثابت می‌کند» (صفا، ۱۳۶۳: ۱۳۲). روایت فردوسی درباره اردشیر شباهت زیادی با روایت پهلوی کارنامه دارد و در حقیقت «قسمتی از داستان اردشیر در شاهنامه بی کم و کاست همان داستان اردشیر در کارنامه است و اگر شاهنامه منشور از کارنامه متأثر نبوده است ناچار مأخذ هر دو یکی بود منتهی در شاهنامه بعضی روایات به تفصیل آمده و بعضی ساقط گشته و برخی از روایات نیز با تغییرات تازه‌تر پذیرفته شده است» (صفا، ۱۳۶۳: ۱۳۵). نمونه‌هایی که در ادامه می‌آید تأثیرپذیری شاهنامه را از کارنامه اردشیر و اندرزهای موجود در آن به خوبی نشان می‌دهد:

«دانایان گفته‌اند که: دشمن به دشمن آن نتواند کرد که به مرد نادان از کنش خویش رسد» (مشکور، ۱۳۸۹: ۱۷۹).

نکردی به تو دشمنی آن بدی که خود کرده‌یی تو به نابخردی

(۱۴۷/۶)

که پند و اندرز همراه با سرزنش بابک خطاب به اردشیر در ماجرای مغضوب واقع شدن وی نزد اردوان است. و یا این سخنان که مربوط به ماجرای کرم هفتواد و پند دادن دو جوان به اردشیر است:

«ایشان (خوان گسترده) درون یشت (سرودند) و از اردشیر خواهش کردند که بفرمای واج گیر^۲ و خورش خور و اندوه و تیمار مدار چه هر مزد و امشاسپندان چاره این چیز خواهند (کرد) و این پتیاره را چنین نگذارند چه ضحاک و افراسیاب تورانی و اسکندر رومی با ستمگری که داشتند چون یزدان از ایشان خرسند نبود، ایشان را با آن همه ارجمندی و فرچنان نیست و نابود کرد که در جهان آشناست (معروف است)» (مشکور، ۱۳۸۹: ۱۹۶).

به آواز گفتند کای سرفراز غم و شادمانی نماند دراز

نگه کن که ضحاک بیدادگر چه آورد از آن تخت شاهی به سر

هم افراسیاب آن بداندیش مرد کزو بُد دل شهریاران به درد

سکندر که آمد بدین روزگار بکشت آن‌که بُد در جهان شهریار

برفتند و زیشان جز از نام زشت نماند و نیابند خرم بهشت

(۱۸۱/۶ - ۱۸۰)

«(اردشیر) اندر زمان موبد موبدان را پیش خواست و پرسید که ای هیربد درباره کسی که به جان پادشاهان کوشد چه گویی. موبد گفت که انوشه باشید و به کام رسید. آن‌که به جان پادشاهان کوشد سزاوار مرگ است و او را ببايد کشتن» (مشکور، ۱۳۸۹: ۲۰۲).

ز دستور ایران بپرسید شاه که بدخواه را برنشانی به گاه

شود در نوازش بر آن‌گونه مست که بیهوده یازد به جان تو دست

چه بادافره‌ست این برآورده را؟ چه سازیم درمان خودکرده را؟

چنین داد پاسخ که مهترپرست چو یازد به جان جهان‌دار دست

سرش بر گنه بر ببايد برید کسی پند گوید نباید شنید

(۱۹۶/۶)

گاهی دیده می‌شود که در شاهنامه یک اندرز زیادی پذیرفته و به گونه‌ای متفاوت از کارنامه بیان شده است. نظیر:

«اردشیر خشم گرفت و به پسر اردوان گفت که هنر و مردانگی را به ستمگری و بی‌شرمی و دروغ و بیدادگری به خویش نتوان بست» (مشکور، ۱۳۸۹: ۱۷۹).

چنین گفت با شاهزاد اردشیر	که دشتی فراخست و هم گور و تیر
یکی دیگر افگن برین هم نشان	دروغ از گناهست بر سرکشان
	(۱۴۶ / ۶)

«او در پاسخی که به اردشیر کرد نوشت که تو نادانی کردی که به چیزی که از آن زیان نشایست بودن با بزرگان ستیزه بردی و او را سخن به درشت آوازی گفتم» (مشکور، ۱۳۸۹: ۱۷۹).

بفرمود تا پیش او شد دبیر	یکی نامه فرمود زی اردشیر
که ای بر خرد نورسیده جوان	چو رفتی به نخچیر با اردوان
چرا تاختی پیش فرزند اوی	پرستنده‌بی تو، نه پیوند اوی
	(۱۴۷ / ۶)

۴-۴- اندرزهای آذرباد مارسپندان

«آذرباد مهراسپندان یا مارسپندان از موبدان بزرگ دوره ساسانی است که در زمان شاپور دوم (۳۷۹-۳۱۰ میلادی) سمت دستوران دستور ایران را داشته است... این موبد بزرگ به دستور شاپور، به کتاب اوستا مرور کرد و آن را منظم ساخت» (عفیعی، ۱۳۸۳: ۴۱۵-۴۱۴). از وی چندین اندرزنامه بر جای مانده که از مهم‌ترین آن‌ها می‌توان «اندرز آذرباد مهراسپندان، پت (=توبه) آذرباد مهراسپندان، واپچک (=سخنی) چند از آذرباد مهراسپندان، نام ستایش و آخرین گهنبار را نام برد» (عفیعی، ۱۳۸۳: ۴۱۵). از این میان اندرز آذرباد مهراسپندان از بقیه مفصل‌تر و مهم‌تر است و اندرزهای آن «همه کوتاه و از نوع اندرزهای تجربی و مربوط به مسایل عملی زندگی و اخلاق عمومی است» (تفضلی، ۱۳۸۹: ۱۸۲).

میان برخی اندرزهای شاهنامه و اندرزهای آذرباد شباهت‌هایی دیده می‌شود که می‌تواند نشان دهنده تأثیر آن‌ها بر اندرزهای شاهنامه باشد. در زیر به برخی از این شباهت‌ها اشاره شده است:

«هر چه برایت نیک نیست، به دیگر کس نیز مه‌کن» (اشه و سراج، ۱۳۷۹: ۷۷).

«هرچه‌تان به خویشتن نیک نیاید، با دیگر کس مه‌کنید» (اشه و سراج، ۱۳۷۹: ۹۶).

هر آن چیز کانت نیاید پسند	دل دوست و دشمن بر آن بر مبنند
	(۴ / ۷)

در سفارش به غم نیامده را نخوردن:

«آنچه گذشت فراموشش کن و برای آنچه نیامده است، تیمار بیش مبر» (اشه و سراج، ۱۳۷۹: ۷۷).

چهارم که دل دور داری ز غم	ز ناآمده بد نباشی دژم
	(۲۲۶ / ۶)

در توصیه به مصاحبت با دانایان:

«پیشگاه مرد دانا گرامی دار، ازش سخن پرس و ازش [سخن] پرس^۸» (اشه و سراج، ۱۳۷۹: ۷۸).

اگر دانشی مرد راند سخن تو بشنو که دانش نگرده کهن
(۳۴۹ / ۶)

در سفارش به راز با زنان نگفتن:

«راز به زنان مه‌بر» (اشه و سراج، ۱۳۷۹: ۷۷).

«راز به زنان مه‌برید تا که رنج بسیاران نه‌باشد» (اشه و سراج، ۱۳۷۹: ۹۷).

که پیش زنان راز هرگز مگوی چو گویی سخن باز یابی به کوی
(۲۹۵ / ۵)

نظیر مضمون چاه کن را عاقبت چاه است نیز در میان اندرزه‌های دو کتاب دیده می‌شود:

«هر کس همیمان را چاه کند، خود اندر فتد» (اشه و سراج، ۱۳۷۹: ۸۲).

هر آن کوبه ره بر کند ژرف چاه سزد گر نهد در بن چاه گاه
(۳۱۳ / ۳)

۴-۵- پندنامه‌ی انوشیروان

یکی از اندرزنامه‌های پهلوی که در دوره ساسانی شهرت فراوانی داشته، پندنامه منسوب به خسرو انوشیروان است؛ اصل پهلوی این پندنامه اینک از بین رفته ولی شاعری به نام بدیع یا بدایعی بلخی آن را در دوره اسلامی به شعر درآورده و آن را راحه‌الانسان نامیده است.

درباره‌ی نام و کنیه و نیز تاریخ زندگانی این شاعر میان ارباب تذکره و محققان اختلافات زیادی وجود دارد. نام این گوینده به صورت بدیع و بدایعی هر دو آمده و بعید نیست که بدایعی و بدیع دو تن بوده‌اند. گاهی وی را از شاعران قرن چهارم و هم‌عصر دقیقی و منجیک و گاهی وی را از شاعران قرن پنجم و پس از عنصری دانسته‌اند (محمدی، ۱۳۹۲: ۳۲).

از منظومه وی (راحه‌الانسان) بیشتر از نود بیت باقی نمانده و این تعداد را نیز رضاقلی خان هدایت در مجمع‌الفصحا ذکر کرده است. شارل شفر، مستشرق فرانسوی نیز در ضمن منتخبات فارسی خود، ۴۰۷ بیت را تحت عنوان راحه‌الانسان ضبط کرده است (نک. بدایعی بلخی، ۱۳۱۳: ۱۸۱).

با قطعیت می‌توان گفت میان برخی اندرزهای این منظومه و آنچه فردوسی در شاهنامه از جانب خسرو انوشیروان نقل می‌کند شباهت‌هایی دیده می‌شود و از این قضیه چنین استنباط می‌شود که اگر یکی از دیگری متأثر نباشد، لامحاله مأخذ هر دو یکی است. در زیر به برخی از این شباهت‌ها اشاره شده است.

در مراعات حال مردم تهیدست:

به ارزانیان گر دهی جان رواست برین گفته بر مردمان بر گواست
(بدایعی، ۱۳۱۳: ۱۸۴)

چنین داد پاسخ کز ارزانیان مدارید باز ایچ سود و زیان
(۴۲۱ / ۷)

برحذر داشتن مخاطب از کارهای ناسودمند:

به چیزی که در جستش سود نیست چو آتش کزو بهره جز دود نیست
(بدایعی، ۱۳۱۳: ۱۸۵)

مگویی آن سخن کاندرو سود نیست کزان آتشت بهره جز دود نیست
(۱۸۱ / ۷)

این اندرز در شاهنامه از قول بزرگمهر بیان شده است و چنین به نظر می‌رسد که بدایعی در راحة الانسان علاوه بر اندرزهای خسرو انوشیروان، اندرزهایی از اشخاص دیگری نیز گنجانده است (نک. محمدی، ۱۳۹۲: ۳۶) در سفارش به پرهیز از شتاب:

پسندیده هرگز نباشد شتاب شتاب افکند جان مردم به تاب
(بدایعی، ۱۳۱۳: ۱۸۵)

دل و مغز را دور دار از شتاب خرد با شتاب اندر آید به خواب
(۴۵۸ / ۷)

برحذر داشتن مخاطب از سستی در کار:

هر آن کس که او سستی آرد به کار به سستی فرود آیدش روزگار
(بدایعی، ۱۳۱۳: ۱۸۵)

هر آن گه که در کار سستی کنی همه رای ناتندرستی کنی
(۸۹ / ۷)

مضمون خرج به اندازه دخل کردن:

چو دخلت بود کم مکن خرج بیش به اندازه‌ی دخل کن خرج خویش
(بدایعی، ۱۳۱۳: ۱۸۸)

هزینه به اندازه‌ی گنج کن دل از بیشی گنج بی رنج کن
(۴۰۷ / ۷)

نظیر این مضمون یک بار دیگر در شاهنامه تکرار شده ولی با این تفاوت که این بار از زبان بزرگمهر بیان شده است: هزینه چنان کن که بایدت کرد نشاید گشاد و نباید فشرد
(۱۸۱ / ۷)

در راحة الانسان گاهی تأثیر اشعار شاعران پیش از بدایعی نیز دیده می‌شود؛ نظیر این بیت:

مرا پند داده است مرد حکیم که پایت فزون تر مکش از گلیم
(بدایعی، ۱۳۱۳: ۱۸۸)

که مراد از مرد حکیم، ابوشکور بلخی و آن پند چنین است:

ز اندازه برتر مبر دست خویش فزون از گلیمت مکن پای پیش
(لازار، ۱۳۴۲: ۱۲۴/۲)

۴-۶- پندنامه بزرگمهر

این عنوان بر اندرزنامه‌ای اطلاق شده که از بزرگمهر بُختگان، وزیر دانای خسرو انوشیروان بر جای مانده است و نام

دیگرش یادگار بزرگمهر است؛ متن با مقدمه‌ای در معرفی بزرگمهر و از زبان خود وی آغاز می‌شود و وی می‌گوید که آن را به فرمان خسرو انوشیروان نوشته است.

این اثر در دوران اسلامی از اهمیّت ویژه‌ای برخوردار بوده و ترجمه بخش‌هایی از آن در کتاب جاویدان خرد ابن مسکویه تحت عنوان «ما اخترته من آداب بزرگمهر» آمده است (تفضلی، ۱۳۸۹: ۱۸۶).

این پندنامه در زمان نوح بن منصور سامانی (۳۸۷-۳۶۶) و به امر آن پادشاه از زبان پهلوی به فارسی ترجمه شده و به ظفرنامه موسوم شده بود؛ «چنین احتمال داده‌اند که فردوسی در تهیه‌ی این قسمت از کتاب خود مستقیماً به همین ظفرنامه... مراجعه کرده است» (محمّدی ملایری، ۱۳۸۴: ۲۷۸).

«این متن نخستین بار در سال ۱۸۸۵ توسط دستور پشوتن جی با ترجمه انگلیسی و گجراتی و آوانویسی با الفبای گجراتی و نیز تنظیم مقدمه‌ای ویژه تحت عنوان گنج شایگان منتشر شد» (آسانا، ۱۳۹۱: ۲۴).

جای هیچ‌گونه تردیدی نیست که این پندنامه منشأ بسیاری از اندرزهای بزرگمهر در شاهنامه است و ما در زیر فقط به ذکر چند نمونه از آن همه اکتفا می‌کنیم:

«کدام مرد فرخ‌تر است؟ آن که بی‌گناه تر» (آبادانی، ۱۳۴۹: ۸۸).

بدو گفت فرخ‌ کددام‌ست مرد	که دارد دلی شاد بی باد سرد؟
چنین گفت کان کو بود بی‌گناه	نبرده‌ست آهرمن او را ز راه

(۲۸۸ / ۷)

- «از این چند دروج کدام ستمکارتر؟ از ناخرسندتر و بیچاره تر» (آبادانی، ۱۳۴۹: ۹۰-۸۹).

بدو گفت ازین شوم ده باگزند	کدام‌ست آهرمن زورمند؟
چنین داد پاسخ به کسری که از	ستمگاره دیوی بود دیرساز

(۲۹۰ / ۷)

«چیزی که به مردمان رسد، به بخت بود یا به کنش؟ بخت و کنش هر دو با هم همانا چون تن و جان [اند]؛ چه تن جدا از جان کالبدی است بی‌کار و جان از تن بادی است ناگرفتار و چون هر دو آن با هم آمیخته شوند هیرومند و بزرگ و سودمند [باشند]» (آبادانی، ۱۳۴۹: ۹۴).

مقایسه شود با کلام فردوسی:

بزرگی به کوشش بود، گر به بخت	که یابد جهاندار ازو تاج و تخت؟
چنین داد پاسخ که بخت و هنر	چنانند چون جفت یک با دگر
چنان چون تن و جان که یارند و جفت	تنومند پیدا و جان در نهفت

(۲۹۵ / ۷)

«که امیدوارتر؟ تخشا (=کوشا و ساعی) مرد دهشن‌بار» (آبادانی، ۱۳۴۹: ۹۴).

پرسید ازو نامور شهریار	که از مردمان کیست اومیدوار
بدو گفت کآن کس که کوشان‌ترست	دو گوشش به دانش نیوشان‌ترست

(۲۹۶ / ۷)

«مطالعه و بررسی اندرز پهلوی بزرگمهر و برابر آن در شاهنامه نه تنها از همانندی نزدیک هر دو سخن می‌گوید بلکه یکی از زیباترین پیوندهای ادبیات پیش از اسلام و دوران پس از آن و زندگی اندرزهای ایرانی را در گذر خود در دل زمان به نمایش می‌گذارد» (اکبرزاده، ۱۳۷۹: ۱۲۳).

با وجود همه همسانی‌ها، یک اختلاف میان اندرزنامه بزرگمهر و اندرزهای شاهنامه در این زمینه وجود دارد و آن این‌که در شاهنامه اندرزهای مربوط به دین زرتشتی حذف گردیده و به جای آن‌ها اندرزهای عمومی آورده شده است؛ اندرزهایی نظیر:

«چه بهی و چه بدتری؟ بهی اندیشه نیک و گفتار نیک و کردار نیک و بدتری اندیشه بد و گفتار بد و کردار بد [است]». (آبادانی، ۱۳۴۹: ۸۸)

که فردوسی به جای آن چنین پند می‌دهد:

کسی کو بود بر خرد پادشا	روان را ندارد به راه هـوا
سخن مشنو از مرد افزون منش	که با جان روشن بود بدکنش
که خستو نیاید به دیگر سرای	هم ایدر پر از درد ماند به جای

(۲۸۹ / ۷)

۴-۸- مینوی خرد

«دادستان‌ای مینوگ‌ای خرد که آن را می‌توان تعالیم عقل آسمان یا روح العقل ترجمه کرد، گویا زمان تألیفش در اواخر عهد ساسانیان بوده است. ولی صورت فعلی آن متعلق به دوره بعد از این سلسله است» (کریستن سن، ۱۳۸۴: ۳۴). این کتاب را به دلیل در بر داشتن اندرزهای فراوان که بیشتر اندرزهای دینی است، می‌توان در شمار اندرزنامه‌های پهلوی به حساب آورد هرچند آن را نباید تنها یک اندرزنامه دانست زیرا در آن از موضوعات دیگری نظیر آفرینش، حوادث اساطیری و... نیز سخن به میان آمده است.

این کتاب یک مقدمه و شصت و دو پرسش و پاسخ دارد؛ این سؤالات از جانب شخصیتی خیالی به نام دانا پرسیده می‌شود و مینوی خرد (= روح عقل) به آن‌ها پاسخ می‌دهد. (تفضلی، ۱۳۹۱: ۱۱).

«قدیم‌ترین نسخه‌ای که از مینوی خرد پهلوی در دست است نسخه k43 است که توسط مهرآبان پسر انوشکروان در ۱۵۸۹ میلادی نوشته می‌شود» (عفیفی، ۱۳۸۳: ۶۳۰).

در ادامه به برخی از اشتراکات تعلیمی مینوی خرد و شاهنامه اشاره شده است:

«غم مخور، چه غم خورنده را رامش گیتی و مینو از میان می‌رود و کاهش به تن و روانش افتد» (تفضلی، ۱۳۹۱: ۲۱).

مدار ایچ تیمار با جان به هم	به گیتی مکن جان و دل را دژم
-----------------------------	-----------------------------

(۳۵۹ / ۲)

هر آن کس که در بیم و اندوه زیست	بر آن زندگانی ببايد گریست
---------------------------------	---------------------------

(۴۱۹ / ۷)

«از خواسته دیگران ملژد تا کوشش درست خودت از میان نرود» (تفضلی، ۱۳۹۱: ۲۲).

ز چیز کسان دست کوتاه کن روان را سوی راستی راه کن
(۱۰۱ / ۸)

تأکید بر ارزش و جایگاه خرد:

«پرسید دانا از مینوی خرد که چیست که از هر خواسته برتر است. مینوی خرد پاسخ داد که خرد است که بهتر از همه‌ی خواسته‌هایی است که در جهان است» (تفضلی، ۱۳۹۱: ۵۹).

خرد بهتر از هرچه ایزدت داد ستایش خرد را به از راه داد
(۴ / ۱)

- «پرسید دانا از مینوی خرد که رد (= سرکرده) زنان کیست؟ مینوی خرد پاسخ داد که زن جوان درست گوهر استوار (= معتمد) نیکنام خوش خیم خانه افروز که که شرم و بیمش (= ملاحظه) نیک و پدر و مادر و شوهر و سالار خویش را دوست دارد و زیبا و... است، بر زنان همال خویش رد است» (تفضلی، ۱۳۹۱: ۶۹-۶۸).
که متناسب است با این ابیات از شاهنامه:

نگر تا کدام است با شرم و داد به مادر که دارد ز خاتون نژاد
اگر گوهر تن بود با نژاد جهان زو شود شاد و او نیز شاد
(۲۶۶ / ۷)

و چنین به نظر می‌رسد که این ابیات شاهنامه تحت تأثیر غیر مستقیم مطالب مذکور از کتاب مینوی خرد بیان شده‌اند و یا این که هردو از آبشخور واحدی سرچشمه گرفته‌اند.

و بسیاری مضامین دیگر از جمله پرهیز از خشم، دروغ، کاهلی و... (ر.ک. تفضلی، ۱۳۹۱: ۴۱-۴۰ و ۲۱)

۴-۸- اندرز بهزاد فرخ فیروز

«از هویت بهزاد فرخ پیروز اطلاعی در دست نداریم و نام او در جای دیگری نیامده است. احتمالاً وی از روحانیان اواخر دوره ساسانی یا اوایل دوره اسلامی بوده است» (تفضلی، ۱۳۸۹: ۱۹۰). در اندرزنامه‌ای که به وی منسوب است «بیانی شعرگونه به کار گرفته شده و برای ایجاد توازن و زیبایی کلام، در آن از واژه‌های هم آوا و هم وزن استفاده شده است» (آسانا، ۱۳۹۱: ۲۱).

در حدود نیمی از مطالب این اندرزنامه درباره خرد است و به همین دلیل بی‌اختیار خواننده را به یاد ستایش‌های فراوان فردوسی از خرد می‌اندازد و این مطلب را به ذهن القا می‌کند که احتمالاً مطالب این اندرزنامه به شکل غیر مستقیم بر فردوسی و اندرزهای فراوان وی در ستایش خرد تأثیر گذاشته است.

در ادامه به چند مورد از اشتراکات اندرزی دو اثر اشاره شده است:

در اهمیّت و جایگاه خرد در این اندرزنامه می‌خوانیم:

«خرد داشتار پناه جان [است]. خرد بوختار (= نجات دهنده) فریادرس تن [است]» (آبادانی، ۱۳۴۶: ۳۷).

این مضمون را فردوسی در شاهنامه این گونه بیان می‌کند:

خرد چشم جانست چون بنگری که بی چشم شادان جهان نسپری
نخست آفرینش خرد را شناس نگهبان جانست و آن سه پاس
سه پاس تو چشم ست و گوش و زبان کزین سه بود نیک و بد بی گمان
(۵ / ۱)

«آمده است که در توانایی خرد به و نیز در کم‌مالی (=فقر، نداری) خرد پاسبان و نگهبان [است]» (آبادانی، ۱۳۴۶: ۳۷).
فزون از خرد نیست اندر جهان فروزنده کهتران و مهان
(۵۵۸ / ۶)

«فریاد رسنده‌تر خرد [است]» (آبادانی، ۱۳۴۶: ۳۷).

«اینجا به یاری خرد به (در اینجا برای یاری خرد بهتر است) در آنجا به پشت و پناه خرد پاسبان‌تر (در آنجا برای پشت و پناه خرد پاسبان‌تر است)» (آبادانی، ۱۳۴۶: ۳۷).

خرد دست گیرد به هردو سرای خرد رهنمای و خرد دلگشای
گسسته خرد پای دارد به بند ازویی به هر دو سرای ارجمند
(۴ / ۱)

سرش برگذارد ز ابر سیاه خرد پاسبان باشد و نیک‌خواه
(۲۴۴ / ۶)

«اوی (= آن‌که) پر خرد همیشه در آسایش [است]. اوی (= آن‌که) دش خرد (= زشت‌خرد، بدخرد) همیشه به رنج است» (آبادانی، ۱۳۴۶: ۳۷).

چه گفت آن سخنگوی مرد از خرد که دانا ز گفتار او بر خورد
کسی کو خرد را ندارد به پیش دلش گردد از کرده‌ی خویش ریش
(۴ / ۱)

۹-۴- جاویدان خرد

جاویدان خرد یا جاودان خرد عنوان کتابی است که «در موضوع حکمت عملی از زبان پهلوی به عربی ترجمه شده و مسکویه آن را در آغاز کتاب خود نقل کرده و به همین سبب کتاب مسکویه هم به جاودان خرد معروف گردیده است» (محمدی ملایری، ۱۳۸۴: ۲۷۹).

این اثر «هم در فارسی و هم در عربی به نام جاودان خرد خوانده شده و ظاهراً با عنوان نامه هوشنگ نیز معروف بوده است» (محمدی ملایری، ۱۳۸۸: ۳۵)؛ اندرزهای این مجموعه را به هوشنگ، فرمانروای اساطیری ایران نسبت می‌دهند که البته خالی از اشکال به نظر نمی‌رسد.

با مطالعه و بررسی جاویدان خرد به اندرزها و نشانه‌هایی در آن دست می‌یابیم که ما را متقاعد می‌کند ریشه برخی از اندرزهای شاهنامه را می‌توان در این کتاب و اندرزهای موجود در آن جست‌وجو کرد. اندرزهایی نظیر:
«چون با سلامت دمساز گشتی از پریشانی بترس... و اگر به آرزو دست یافتی پس دلگیر شو که رفتن نزدیک است. و آن خود پایان کار است» (ابن‌مسکویه، ۱۳۵۰: ۵۴).

به پیروزی اندر بترس از گزند که یکسان نگردهد سپهر بلند
(۳۴ / ۴)

«هرکس خویشان را خورد نداند، در نزد دیگران بزرگ نخواهد شد» (ابن‌مسکویه، ۱۳۵۰: ۷۴).

نگر خویشان را نداری بزرگ و گر گاه یابی، نگردی سترگ
(۲۸۶ / ۶)

«هر کس تندرستی خویش را دوست دارد، از شهوترانی بپرهیزد» (ابن مسکویه، ۱۳۵۰: ۸۰).

تبه گردد از خفت و خیز زنان
بزودی شود سست چون بی‌تنان
(۴۸۸ / ۶)

در پرهیز از افزون طلبی آمده است:

«چون افزون خواهی در بلا افتی» (ابن مسکویه، ۱۳۵۰: ۸۱).

در آزمندی ست اندوه و رنج
شدن تنگدل در سرای سپنج
(۳۵۳ / ۱)

و برخی مضامین دیگر نظیر ستایش خرد، سفارش به نیکی (ر.ک. ابن مسکویه، ۱۳۵۰: ۷۷ و ۶۳ و ۴۵) و... که نمونه‌های قابل توجهی از آن‌ها را می‌توان در شاهنامه نیز مشاهده کرد.

درباره کیفیت و چگونگی تأثیر این متون بر اندرزهای شاهنامه تذکر چند نکته ضروری به نظر می‌رسد: نخست این که بر اساس پژوهش‌های محققان، نه تنها فردوسی زبان پهلوی را نمی‌دانسته بلکه «در میان شعرای فارسی زبان، غیر از فخر گرگانی که در میانه قرن پنجم هجری زندگانی می‌کرده و زردشت بهرام پژدو که در ۶۴۷ یزدجردی ماه آبان روز آذر کتاب زردشت نامه را به نظم آورده... شاعری دیگر سراغ نداریم که بتوان احتمال داد بر این که زبان پهلوی می‌دانسته [است]» (بهار، ۱۳۷۹: ۱۴۱)؛ این بدان معناست که تأثیرپذیری فردوسی از اندرزهای پهلوی، غیرمستقیم و به واسطه منابع دیگر صورت گرفته است؛ به طور حتم، بیشترین حجم این واسطه‌گی از طریق شاهنامه ابومنصوری صورت گرفته است که منبع اصلی حکیم طوس در سرودن شاهنامه است و آن گونه که از گفتار وی در شاهنامه استنباط می‌شود گردآورندگان این کتاب، «شاهنامه منثور را بر اساس بخش‌هایی از خدای نامه پهلوی (نامه باستان پراکنده) تدوین می‌کنند اما غیر از این منبع اصلی به احتمال بسیار آن‌ها از مآخذ داستان‌های دیگری هم استفاده کرده‌اند که عبارت است از کتاب آزادسرو برای نقل روایات رستم، ترجمه فارسی داستان اسکندر از متنی عربی و گزارش فارسی از منبعی پهلوی درباره رویدادهای اواخر شهریاری یزدگرد»^۴ (آیدنلو، ۱۳۹۰: ۱۴۳).

نکته دیگر این که پاره‌ای از «نوشته‌های فارسی میانه دست کم به صورت قطعاتی پراکنده از دست برد حوادث مصون ماند ولی بخش به مراتب بزرگتری از آن وارد ادبیات تازی گشت و بعدها در آنجا حتی به صورت نوشته‌های خاص درآمد که به آن ادب می‌گفتند؛ این نوشته‌ها در هر وضع و مورد مراجع و مشاور بود و دستورات مندرج در آن رهنمون موفقیت؛ این بخش در کسوت فارسی دری دوباره به ایران بازگشت؛ پندنامه‌ها که معروف‌ترین آن‌ها پندنامه سعدی یا عطار است... قابوس نامه... تا گلستان که در اوج پایه هنری قرار دارد و جز آن‌ها» (ریپکا، ۱۳۸۵: ۱۹۲-۱۹۱).

علاوه بر این، بخشی از «اندرزنامه‌های پهلوی در طول سه یا چهار قرن اول هجری به زبان عربی ترجمه شد؛ بخش‌هایی از این اندرزنامه‌ها در کتاب‌های معروف عربی، به‌ویژه در کتاب جاویدان خرد مسکویه، غرر ثعالبی و کتاب التاج فی اخلاق ملوک محمد بن حارث ثعالبی نقل شده است» (مشرف، ۱۳۸۹: ۱۷). همین کتاب‌ها و امثال آن‌ها پلی میان اندرزنامه‌های پهلوی و آثار ایرانی دوره اسلامی نظیر شاهنامه فردوسی، قابوس نامه و... می‌شوند.^۵

۵- تأثیرپذیری فردوسی از شاعران پیش از خود

در ادامه بررسی آبخور اندرزهای شاهنامه ضروری به نظر می‌رسد که به تأثیرپذیری فردوسی از شاعران پیش از خود

نیز توجهی داشته باشیم زیرا بی تردید «فردوسی از گویندگانی که پیش از او بوده‌اند سرمشق گرفته، آثار آنان را تتبع کرده و گاهی به عمد و گاهی بدون توجه مضمون و تعبیری را از یکی از ایشان اقتباس کرده است» (مینوی، ۱۳۸۶: ۷۳). تأثیرپذیری فردوسی از اشعار شعرای پیش از خود گاهی تنها شامل اقتباس از مضامین و تعابیر می‌شود بدین صورت که وی مضمونی اندرزی را با تغییر واژگان و اصطلاحات به گونه‌ای دیگر بیان می‌کند اما گاهی نیز دیده می‌شود که وی علاوه بر اقتباس مضامین، برخی واژگان را نیز عیناً در ابیات شاهنامه نقل می‌کند.

در زیر سعی شده است به صورت مختصر، اقتباس وی از شعرای پیشین با ذکر نمونه‌هایی نشان داده شود؛ همان‌طور که می‌دانیم اشعار اندک و پراکنده‌ای از رودکی سمرقندی، پدر شعر فارسی بر جای مانده است؛ شاعری که گاهی شمار اشعار وی را بیشتر از یک میلیون بیت تخمین زده‌اند؛ هرچند این میزان مبالغه‌آمیز است ولی به طور حتم، اگر اشعار بیشتری از وی بر جای می‌ماند می‌توانستیم ریشه بسیاری از ابیات و مضامین شعری دوره‌های بعدی را در آنها بیابیم.

«در مورد برخورد فردوسی با آثار رودکی این قدر می‌دانیم که حکیم طوس در داستان آوردن کلپله و دمنه از هندوستان و ترجمه آن به زبان‌های پهلوی و عربی و در زمان نصر سامانی، نظم در آوردن آن به وسیله رودکی را تذکر داده است:

گزارنده را پیش بنشانندند همه نامه بر رودکی خواندند
 بپیوست گویا پراکنده را بسفت این چنین دُر آکنده را»
 (انصار، ۱۳۷۴: ۱۲۶).

«از آن جا که وزن شاهنامه یکنواخت و اوزان رودکی متنوع و متفاوت از شاهنامه است شاید در نگاه نخست پیدا کردن وجوه مشابهت میان فردوسی و رودکی از روی همین مقدار ابیاتی که از وی بر جای مانده، کار آسانی نباشد» (یاحقی، ۱۳۸۸: ۱۴۱) اما چنین نیست و در میان همین ابیات اندک باقی مانده نیز می‌توان شاهد تأثیرگذاری آن‌ها بر ابیات اندرزی شاهنامه فردوسی باشیم؛ از جمله در موارد زیر:

زندگانی چه کوتاه و چه دراز نه به آخر بمرد باید باز؟
 هم به چنبر گذار خواهد بود این رسن را اگر چه هست دراز
 خواهی اندر عنا و شدت زی خواهی اندر امان به نعمت و ناز
 خواهی اندک‌تر از جهان پذیر خواهی از ری بگیر تا به طراز
 (رودکی، ۱۳۸۳: ۱۸)

که این ابیات از شاهنامه را فرا یاد می‌آورد:

اگر چند باشد شب دیرباز برو تیرگی هم نماند دراز
 (۲۳۷ / ۱)
 چنین ست گیتی و زین ننگ نیست ابا کردگار جهان جنگ نیست
 یکی برفراز و یکی در نشیب یکی با فزونی یکی با نهیب
 یکی از فزایش دل آراسته ز کمی دل دیگری کاسته
 (۲۴۲ / ۱)

مار را هر چند بهتر پروری / چون یکی خشم آورد کیفر بری^۶
(رودکی، ۱۳۸۳: ۲۲)

که منطبق است با این بیت از شاهنامه:

که چون بچه‌ی شیر نر پروری / چو دندان کند تیز کیفر بری
(۲۷۷ / ۲)

تأثیر باده بر آدمی:

زفت شود رادمرد و سست دلاور / گر بچشد زوی و، روی زرد گلستان
(رودکی، ۱۳۸۳: ۳۹)

چو بی دل خورد مرد گردد دلیر / چو روبه خورد گردد او نره شیر
(۴ / ۵)

مضمون بودنی خواهد بود:

رفت آن که رفت و آمد آنک آمد / بود آن که بود خیره چه غم داری
(رودکی، ۱۳۸۳: ۴۳)

بودنی بود می بیار اکنون / رطل پر کن مگوی بیش سخون
(رودکی، ۱۳۸۳: ۶۲)

از شاهنامه:

اگر بودنی بود دل را به غم / سزد گر نرداری، نباشی دژم
(۲۴۰ / ۴)

بباشد همه بودنی بی گمان / نتابیم با گردش آسمان
(۳۰۰ / ۶)

علاوه بر این‌ها، یک نمونه اقتباس در میان اشعار غیر اندرزی دو شاعر نیز دیده می‌شود:

جهانا چه بینی تو از بچگان / که گه مادری گاه ماندندرا
(رودکی، ۱۳۸۳: ۲۷)

جهانا چه خواهی ز پروردگان / چه پروردگان، داغ دل بردگان
(۳۹۱ / ۲)

ابوشکور بلخی، شاعر بزرگ اوایل قرن چهارم هجری و «عصر او محققاً مصادف با اواخر عهد رودکی و اوایل عهد فردوسی است و به عبارت دیگر اواخر ایام حیات نخستین و اوایل عمر شاعر دوم را درک کرده است» (صفا، ۱۳۶۹: ۴۰۳/۱). وی از نخستین شاعرانی است که به حوزه ادبیات تعلیمی و پند و اندرزگویی در ادبیات فارسی پرداخته و با نظم مثنوی آفرین‌نامه یکی از نخستین گام‌ها را در پیدایش مثنوی‌های تعلیمی در ادبیات فارسی برداشته و از پیشگامان راهی شد که بعدها توسط شاعران زبردستی نظیر نظامی در مخزن الاسرار و سعدی در بوستان پی گرفته شد؛ متأسفانه از این مثنوی و سایر اشعار وی چیز زیادی به دست ما نرسیده، با این حال باز می‌توان شاهد تأثیر همین ابیات کم و پراکنده بر اشعار شاعرانی نظیر فردوسی بود.

که دشمن درختی است تلخ از نهاد
اگر چرب و شیرین دهی مر ورا
ازو چرب و شیرین نخواهی مزید
گمان بر که زهر است هرگز مخور
(لازار، ۱۳۴۲: ۹۱/۲)

به دشمن برت استواری مباد
درختی که تلخش بود گوهر
همان میوهی تلخ آرد پدید
ز دشمن گر ایدون که یابی شکر

نظیر این مضامین در چند جای شاهنامه نیز به چشم می‌خورد:

و گرچند خواند تو را شهریار
و گر پای گیری سر آید به دست
(۲۵۸ / ۶)

ز دشمن مکن دوستی خواستار
درختی بود سبز و بارش کبست

بپوشد کسی در میان حریر
نترسد ز آهنگ پیل سترگ
(۳۳۱ / ۲)

اگر بچّه‌ی شیر ناخورده شیر
به گوهر شود باز چون شد بزرگ

بکوشی کزو رنگ بیرون کنی
تو بر بند یزدان نیابی کلید^۷
(۴۳۷ / ۸)

که هرچند بر گوهر افسون کنی
چو پروردگارش چنان آفرید

مضمون مرگ با عزت را ترجیح دادن

به از زنده دشمن بدو شادکام
(لازار، ۱۳۴۲: ۱۱۱/۲)

چنین گفت خسرو که مردن به نام

که با این بیت از شاهنامه انطباق کاملی در مضمون و حتی تعابیر دارد:

به از زنده دشمن بدو شادکام
(۴۲۹ / ۸)

بگوش که در جنگ مردن به نام

مضمون مکافات عمل:

کند تا مکافات آن برچند
یکی آن که کارد همان بدرد
(لازار، ۱۳۴۲: ۱۱۲/۲)

تو دانی که مردم که نیکی کند
مکافات‌ها چند گونه بود

که همسو و مطابق است با این بیت از شاهنامه:

سخن هرچه گویی، همان بشنوی
(۲۰۲ / ۲)

نگر تا چه کاری، همان بدروی

دقیقی شاعر اواسط قرن چهارم (م. ۳۶۸ هجری = ۹۷۸ میلادی) و دومین ناظم شاهنامه، از دیگر شاعرانی است که به نظر می‌رسد فردوسی به طرز شعری وی نظر داشته و از مضامین مندرج در اشعار وی اقتباس‌هایی نیز کرده است؛ در زیر به دو نمونه از مضامین مشترک اندرزی دو شاعر اشاره شده است:

به جای هر بدی، پادافراهی
(لازار، ۱۳۴۲: ۱۶۷/۲)

به جای هر بهی، پاداش نیکی

فردوسی این مضمون را این‌گونه بیان می‌کند:

نگر تا چه گفته‌ست مرد خرد
که هر کس که بد کرد کیفر برد
(۴۴۴ / ۵)

در سفارش به راستی و پرهیز از ناراستی:

به هر کار از راستی یاد کن
دو کار است بیداد و ناراستی
برو تا توانی همه داد کن
که در کار مرد آورد کاستی
(لازار، ۱۳۴۲: ۱۷۱/۲)

که همسو و مطابق است با این ابیات از شاهنامه:

همه راستی کن که از راستی
بپیچد سر از کژی و کاستی
(۴۶۶ / ۵)

همه راستی باید و مردمی
ز کژی و از آز خیزد کمی
(۵۲۰ / ۵)

نتیجه

در این تحقیق، در حوزه‌ی اول، سعی شد تا با ذکر نمونه‌هایی، تأثیرپذیری اندرزهای شاهنامه از برخی متون پهلوی نشان داده شود و در این میان از چند متن پهلوی که بیشتر جزء اندرزنامه‌های این زبان به شمار می‌روند نام برده شد، متون و آثاری نظیر یادگار زیران، مینوی خرد، پندنامه بزرگمهر، اندرز آذرباد مارسپندان، جاویدان خرد و... چنین به نظر می‌رسد که این متون نیز دارای تأثیر یکسانی نبوده‌اند و برخی مانند پندنامه بزرگمهر تأثیر بیشتری بر اندرزهای شاهنامه گذاشته‌اند.

در حوزه دوم نیز از تأثیر اشعار چند شاعر پیش از فردوسی بر اندرزهای شاهنامه سخن به میان آمد، شاعرانی نظیر رودکی و ابوشکور بلخی. اگر اشعار بیشتری از این شاعران به دست ما می‌رسید چه بسا شواهد بیشتری از تأثیرگذاری آن‌ها بر اندرزهای شاهنامه به دست می‌آمد. پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
یادآوری این نکته ضروری به نظر می‌رسد که منابع و مأخذ اندرزهای شاهنامه محدود به این تعداد نیست و باید منابع فراوان دیگری نظیر متون اسلامی، اوستایی و... نیز مورد بررسی قرار گیرند.

پی‌نوشت‌ها

- ۱- «شخصی به نام کالیستن دروغی کارنامه جعلی را برای الکساندر نوشته و آن را به کالیستن مورخ الکساندر که می‌گویند همه جا همراه الکساندر بوده و جزئیات حوادث را یادداشت می‌کرد، نسبت داده است و به همین علت به کالیستن دروغین مشهور شده است» (غفاری، ۱۳۸۰: ۱۱۷).
- ۲- «رسم زرتشتیان بر آن بوده که بر سر سفره واج می‌گرفتند یعنی دعا می‌خواندند» (مشکور، ۱۳۸۹: ۲۳۸).
- ۳- در ترجمه ماهیار نوابی جمله اخیر به صورت «ازش سخن شنو» آمده که درست‌تر می‌نماید (ر.ک. ماهیار نوابی، ۱۳۳۸: ۵۲۰).
- ۴- معین معتقد است که ترجمه نوشته‌هایی نظیر کارنامه اردشیر بابکان، یادگار زیران و یادگار بزرگمهر در شاهنامه ابومنصوری نبوده و فردوسی ترجمه آن‌ها را از روی منابع دیگری به نظم کشیده است. (معین، ۱۳۸۸: ۱۱۵-۱۱۴).

۵- برای کسب اطلاعات بیشتر در زمینه منابع فردوسی در سرودن شاهنامه و نیز استمرار اندرزهای پهلوی در دوره اسلامی ر.ک. khaleghi motlagh.1982: 443 صفا، ۱۳۶۸: ۳۸۳؛ امیدسالار، ۱۳۷۶: ۱۳۰-۱۲۹؛ مزدپور، ۱۳۸۶: ۶۷؛ محمدی ملایری، ۱۳۸۸: ۲۰.

۶- این بیت به ابوشکور بلخی نیز منسوب شده است. (لازار، ۱۳۴۲: ۸۶).

۷- نیز درباره این مضمون ر.ک. میرفخرایی، ۱۳۹۱: ۱۱۸-۱۱۰.

منابع

۱- آبادانی، فرهاد. (۱۳۴۶). اندرز بهزاد فرخ فیروز. *دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران*. سال ۱۵، ش ۱. پیاپی ۵۹: ۳۵-۴۶.

۲- ----- (۱۳۴۹). *اندرزنامه‌ی بزرگمهر. انجمن فرهنگ ایران باستان*. دوره ۸، ش ۲: ۱۰۷-۸۳.

۳- آسانا، جاماسب. (۱۳۹۱). *متن‌های پهلوی*. به کوشش سعید عریان. تهران: علمی.

۴- آیدنلو، سجاد. (۱۳۹۰). *دفتر خسروان*. تهران: سخن.

۵- ابن مسکویه رازی. (۱۳۵۰). *جاویدان خرد*. ترجمه سید محمد کاظم امام. تهران: چاپ بوزرجمهری.

۶- ابوالقاسمی، محسن. (۱۳۸۳). *شعر در ایران پیش از اسلام*. تهران: طهوری.

۷- اشه، رهام؛ سراج، شهین. (۱۳۷۹). *آذرباد مهرسپندان*. تهران: فروهر.

۸- اکبرزاده، داریوش. (۱۳۷۹). *شاهنامه و زبان پهلوی*. تهران: پایزنه.

۹- امیدسالار، محمود. (۱۳۷۶). *در دفاع از فردوسی*. ترجمه ابوالفضل خطیبی. *نامه فرهنگستان*. ش ۱۲: ۱۴۰-۱۲۰.

۱۰- انصار، محمد. (۱۳۷۴). *تأثیرپذیری فردوسی از اشعار رودکی*. *نامه فرهنگ*. ش ۱۹: ۱۳۰-۱۲۴.

۱۱- بدایعی بلخی. (۱۳۱۳). *پندنامه انوشیروان*. به کوشش سعید نفیسی. مهر. سال ۲، ش ۲: ۱۸۸-۱۸۱.

۱۲- بهار، محمدتقی. (۱۳۷۹). *خط و زبان پهلوی در عصر فردوسی*. به کوشش محمد گلبن. *فردوسی نامه*. تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۷۱-۱۱۹.

۱۳- تفضلی، احمد. (۱۳۸۹). *تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام*. به کوشش ژاله آموزگار تهران: سخن.

۱۴- ----- (۱۳۹۱). *مینوی خرد*. به کوشش ژاله آموزگار تهران: توس.

۱۵- خالقی مطلق، جلال. (۱۳۸۶). *از شاهنامه تا خدای نامه: جستاری درباره مآخذ مستقیم و غیر مستقیم شاهنامه (با یک پیوست: فهرست برخی متون از دست رفته به زبان پهلوی)*. *نامه‌ی باستان*. سال ۷، ش ۲-۱. پیاپی ۱۴ و ۱۳: ۱۱۹-۳.

۱۶- دهخدا، علی اکبر. (۱۳۷۲). *لغت نامه*. تهران: دانشگاه تهران.

۱۷- رودکی، ابو عبدالله جعفر بن محمد. (۱۳۸۳). *دیوان*. شرح و توضیح منوچهر دانش‌پژوه. تهران: توس.

۱۸- ریکا، یان و همکاران. (۱۳۸۵). *تاریخ ادبیات ایران از دوران باستان تا قاجاریه*. ترجمه عیسی شهابی. تهران: علمی و فرهنگی.

۱۹- صفا، ذبیح الله. (۱۳۶۳). *حماسه سرایی در ایران*. تهران: امیرکبیر.

۲۰- ----- (۱۳۶۸). *اندرز. ایران نامه*. سال ۷، ش ۲۸: ۴۰۴-۳۸۳.

۲۱- ----- (۱۳۶۹). *تاریخ ادبیات در ایران*. تهران: فردوس.

- ۲۲- عفیفی، رحیم. (۱۳۸۳). *اساطیر و فرهنگ ایرانی در نوشته‌های پهلوی*. تهران: توس.
- ۲۳- غفاری، اصلان. (۱۳۸۰). *قصه سکندر و دارا*. تهران: فروهر.
- ۲۴- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۶). *شاهنامه*، تصحیح جلال خالقی مطلق. تهران: دایره‌المعارف بزرگ اسلامی.
- ۲۵- فروزانفر، بدیع الزمان. (۱۳۸۷). *سخن و سخنوران*. تهران: زوآر.
- ۲۶- فوشه کور، شارل هانری. (۱۳۷۷). *اخلاقیات*. ترجمه محمد علی امیر معزی و عبدالمحمد روح‌بخشان. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- ۲۷- کالیستنس دروغین. (۱۳۸۷). *اسکندرنامه*. ترجمه عبدالکافی بن ابی البرکات. به کوشش ایرج افشار. تهران: چشمه.
- ۲۸- کریستن سن، آرتور. (۱۳۸۴). *ایران در زمان ساسانیان* ترجمه رشید یاسمی. ویرایش دکتر حسن رضایی باغ‌بیدی. تهران: صدای معاصر.
- ۲۹- لازار، ژیلبر. (۱۳۴۲). *اشعار پراکنده قدیم‌ترین شعرای فارسی زبان*. تهران: انجمن ایران‌شناسی فرانسه و تهران.
- ۳۰- ماهیار نوابی، یحیی. (۱۳۳۸). اندرز آذربید مارسپندان. *دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز*. ش ۵۱: ۵۲۸-۵۰۱.
- ۳۱- ----- (۱۳۸۷). *یادگار زریران: متن پهلوی با ترجمه فارسی و آوانویسی لاتین*. تهران: اساطیر.
- ۳۲- محمدی، هاشم. (۱۳۹۲). *بدیع بلخی و پندنامه انوشیروان*. تحقیقات تعلیمی و غنایی زبان و ادب فارسی. ش ۱۵: ۳۱-۴۶.
- ۳۳- محمدی ملایری، محمد. (۱۳۸۴). *فرهنگ ایرانی پیش از اسلام و آثار آن در تمدن اسلامی و ادبیات عربی*. تهران: توس.
- ۳۴- ----- (۱۳۸۸). *ادب و اخلاق در ایران پیش از اسلام*. تهران: توس.
- ۳۵- مرتضوی، منوچهر. (۱۳۹۱). *فردوسی و شاهنامه*. تهران: توس.
- ۳۶- مزداپور، کتایون. (۱۳۸۶). *اندرزنامه‌های ایرانی*. تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی.
- ۳۷- مسکوب، شاهرخ. (۱۳۷۷). *تأملی در اخلاق: از اوستا به شاهنامه، ایران‌نامه*. ش ۶۴: ۵۷۹-۵۹۶.
- ۳۸- مشرف، مریم. (۱۳۸۹). *جستارهایی در ادبیات تعلیمی ایران*. تهران: سخن و انتشارات دانشگاه شهید بهشتی.
- ۳۹- مشکور، محمدجواد. (۱۳۸۹). *کارنامه اردشیر بابکان*. تهران: دنیای کتاب.
- ۴۰- معین، محمد. (۱۳۸۸). *مزدیسنا و ادب فارسی*. به کوشش مهدخت معین. تهران: دانشگاه تهران.
- ۴۱- مؤذن جامی، محمدمهدی. (۱۳۸۸). *ادب پهلوانی: مطالعه‌ای در تاریخ ادب دیرینه ایرانی از زرتشت تا اشکانیان*. تهران: ققنوس.
- ۴۲- میرفخرایی، مهشید. (۱۳۹۱). *بازتاب اندرزنامه‌های پهلوی در ادب و حکمت ایران اسلامی*. *کهن‌نامه ادب پارسی*، ش ۵: ۱۰۷-۱۱۹.
- ۴۳- مینوی، مجتبی. (۱۳۸۶). *فردوسی و شعرا*. تهران: توس.
- ۴۴- نیساری، سلیم. (۱۳۵۰). *بررسی پنجاهای فردوسی از دید فرهنگ ایران*. هنر و مردم. ش ۱۰۳-۱۰۲: ۷-۲.
- ۴۵- یاحقی، محمدجعفر. (۱۳۸۸). *رودکی و فردوسی*. *از پاژ تا دروازه رزان*. تهران: سخن. ۱۳۵-۱۴۶.

- 46- J. Khaleghi-Motlagh. (1982). ADAB i. Adab in Iran. *Encyclopaedia Iranica*. Online Edition. Vol. I. Fasc. 4: 431- 444. available at <http://www.iranicaonline.org/articles/adab-i-iran>.
- 47- S.Shaked. Z.Safa. (2011). ANDARZ. *Encyclopaedia Iranica*. Online Edition. Vol. II. Fasc. 1: 11-22. available at <http://www.iranicaonline.org/articles/andarz-precept-instruction-advice>.





پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی